

ساخت‌شکنی نظریات توسعه‌ی سیاسی
از رویکرد پست‌مدرنیسم

www.ketab.ir

نشر حکمت کلمه

ساخت‌شکنی نظریات توسعه‌ی سیاسی از رویکرد پست‌مدرنیسم

دکتر حمید سجادی

طراح جلد | هادی عادل‌خانی

صفحه‌آرا | مریم فرنام

چاپ اول | زمستان ۱۳۹۵ | ۵۰۰ نسخه

فرهنگسرای گنجینه | تهران | خیابان آزادی | نرسیده به میدان انقلاب | بازار ایران | طبقه دوم | پلاک ۸۴

کتاب کاغذ

تلفن | ۰۲۱-۵۵۷۳۳۴۰۲-۵۰۸۴۳۰۶۶۰۵

همه‌ی حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

سرنا ناسه: سجادی، حمید، ۱۳۵۷ -

عنوان و نام پدیدآور: ساخت‌شکنی نظریات توسعه‌ی سیاسی، از رویکرد پست‌مدرنیسم

د/دکتر حمید سجادی.

مشخصات نشر: تهران: حکمت کلمه، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ۱۷۶ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۲۹۱-۱۱-۴

وضعیت فهرست‌دهی: ف. ت. ب. ب. ی.

یادداشت: کتابخانه

موضوع: رشد سیاسی

موضوع: Political development

موضوع: فراتجدد -- جنبه‌های سیاسی

موضوع: Postmodernism -- Political aspects

رده‌بندی کنگره: ۷۱۱A/س۳/۲ ۱۳۹۵

رده‌بندی دیویی: ۳۲۰/۰۱۱

شماره کتابشناسی ملی: ۴۳۱۴۷۲۰

فهرست

۹	مقدمه.....
۱۰۹	فصل اول.....
۱۰۹	چارچوب نظری.....
۲۸	اثبات گرایی.....
۳۰	دیدگاه گفتمانی.....
۳۳	دیرینه‌شناسی.....
۳۶	تبارشناسی.....
۳۷	مفروضات تحلیل گفتمانی.....
۳۸	شالوده‌شناسی.....
۴۱	هویت و دیگربودگی.....
۴۱	پسااستعاره‌گرایی.....
۲۸	منابع.....
۱۰۹	فصل دوم تکوین گفتمان مدرنیته.....
۴۹	غیریت سازی.....
۵۱	تعریف و طرد «دیگری».....
۵۲	نقد دگر سازی در گفتمان مدرنیته.....
۵	مرکزیت گرایی.....
۶۱	تاریخ عمومی، تاریخ کلی.....
۶۵	علوم اجتماعی مدرن.....
۷۹	ویژگی و کاربرد نظریات مدرن و نقد پست مدرن.....
۸۵	فصل سوم.....

۸۵		واسازی فراروایت های توسعه سیاسی
۹۴		دال شناور توسعه سیاسی
۹۷		نظریات توسعه سیاسی
۹۹		شالوده شکنی متون توسعه
۱۰۰		ناانندیشیده های نظریات توسعه سیاسی
۱۰۶		نقد واسازانه
۱۰۸		شالوده شکنی فروضات ناانندیشیده
۱۱۵		نقد آریوکرد پراختارگری
۱۱۹		تحلیل شالوده شکنانه
۱۲۱		فصل چهارم
۱۲۱		سیاست پست مدرن
۱۳۳		فصل پنجم
۱۳۳		دستاوردها
۱۳۳		منابع
۱۳۳		نمایه

در تحقیق حاضر، نه برآنیم تا پست‌مدرن را تبارشناسی کنیم و بستر تکوین آن را توضیح دهیم و نه دغدغه‌های سرچشمه‌های فکری متعدد پست‌مدرنیسم هستیم، بلکه تلاش می‌کنیم تا روش‌های تسلط آن برای نقد و ارزیابی فراواقعیت‌های توسعه‌ی سیاسی بهره گرفته و انگاره‌های ناپسندیده مسلم گرفته شده در این نظریات را آشکار سازیم. در این میان با توجه به رویکردی که برای پست‌مدرن نگاه خویش را به رویکردی از پست‌مدرنیسم معطوف می‌سازیم که بر باور غم واسازی و بازخوانی متون توسعه و نقد آن‌ها، ایده‌ی صورت‌بندی جدید سیاسی و شیوه‌های مطلوب‌تر زندگی سیاسی را نیز مطرح می‌کند و نه تنها کناره‌جویی از قدرت را، توصیه نمی‌کند بلکه بر مشارکت سیاسی تأکید بیشتری داشته و مخالف هیچ‌انگاری سیاسی است. و بر این باورند که «از طریق تحول فرهنگی، می‌توان امکانات بالقوه پیش‌رونده جوامع را، عصر را بهتر گسترش داد و از فرصت‌های موجود بهره‌برداری کرد».

این رویکرد در پس استدلال‌های فلسفی در نقد مدرنیته، تلاش می‌کند تا روش‌هایی را برای تغییر سبک زندگی سیاسی نیز ارائه دهد و در این راستا، از طرفداران بحال سیاسی مدرن نیز بهره گرفته و مخالفت خویش را با گسست کامل از گذشته اعلام می‌دارد. حال با توجه به اینکه نظریات توسعه سیاسی در گفتمان مدرنیته تکوین یافته، لازم‌بر بازبینی آن‌ها با رویکرد پست‌مدرن، این نظریات را با چالش‌های بسیاری روبرو می‌سازد. در این بازاندیشی برآنیم تا عناصر و دقائق سازنده آن‌ها را شناسایی کرده و اصول نااندیشی را

که به‌صورت عام، کلی و مطلق به‌عنوان مفروض این فراروایت‌ها^۱ درآمده، را نمایان سازیم. پست‌مدرنیسم رویکردی انتقادی است که با به‌کارگیری آن می‌توانیم به‌جای اقتادن در جنبه هنجارهای حاکم بر فراروایت‌ها، مفروضاتی را که به‌عنوان تکیه‌گاه این فراروایت‌ها قرار گرفته را به‌آزمون گذاریم و اصول قطعی آن‌ها که به‌عنوان حقایق بدیهی فرض شده را مورد بازخوانی قرار دهیم. با بهره‌گیری از روش‌های پست‌مدرن تلاش می‌کنیم تا بستری را فراهم آوریم که در آن دانش‌های تحت انقیاد و دگرهای^۲ به حاشیه رانده‌شده، خود به پروا درآیند. عبارتی پست‌مدرن با خصیصه ابهام و عدم قطعیت و تأکید بر جزئیت و فردیت^۳ است. روایت و متنوعی از توسعه را پذیرا می‌شود و با اذعان بر بازی‌های زبانی گوناگون و خرده‌گفته‌ها بر وجود هویت‌های متمایز تأکید می‌کند. در اینجا با توجه به موضوع بحث بر روی، به‌اجمال دو مفهوم توسعه سیاسی به‌عنوان خرده‌گفتمانی در گفتمان مدرنیته و پست‌مدرنیسم به‌عنوان رویکردی که با تحلیل و بازخوانی متن توسعه سیاسی امکاناتی را برای ما فراهم می‌آورد را مورد کنکاش قرار دهیم.

نظریات توسعه‌ی و توسعه سیاسی با ریشه در دهه‌های ۶۰-۱۹۵۰ با خصیصه ایدئولوژیکی دعوی توضیح و تبیین علل عقب‌ماندگی جوامع جهان سوم را داشته و به ارائه راهکار برای پیشرفت و توسعه این جوامع می‌پرداختند و با بهره‌گیری از «روش آرمانی» به برجسته‌سازی ویژگی‌های جوامع در «تاب‌های کل» و عام پرداخته و به تقابل جوامع سنتی و جوامع مدرن حکم دادند و با وصف جوامع سنتی، به عقب‌مانده بودن، راه وصول به توسعه و پیشرفت را گذر از سنت‌ها و ویژگی‌های سنتی آن‌ها خواندند.

این نظریه‌پردازان، توسعه سیاسی^۳ را پیشرفتی در جهت دمکراسی، تیراکی، قلمداد کرده و بر این موضوع تأکید داشتند که همه جوامع از مراحل پی‌درپی توسعه سیاسی می‌گذرند که در طی آن جوامع سنتی در نهایت امر به جوامع مدرن صنعتی تبدیل خواهد شد. این نظریات شاخصه‌هایی را برای جوامع مدرن برمی‌شمردند، از جمله اینکه «در جوامع سنتی روابط شخصی است و در مقابل جوامع نوگرا روابط غیرشخصی است، در جوامع

1. Meta-narratives

2. Others

3. Political Development

سنتی روابط خاص گرایی، در جوامع نوگرا روابط عام‌گرایی است. در جوامع سنتی جهت‌گیری‌ها جمع‌گراست در مقابل جهت‌گیری خویش‌نگرا در جوامع نوگرا و به همین ترتیب انتساب در مقابل اکتساب و نیز آمیختگی نقش‌ها در مقابل نقش‌های اختصاصی قرار دارد.^(۲) تخصصی شدن فزاینده نقش‌ها در جامعه یا در تقسیم کار، تغییر از وفاداری‌های محلی به وفاداری‌های ملی و از نگرش‌های خاص‌گرایانه به نگرش‌های عام‌گرایانه و تغییر مبنای منزلت اجتماعی از پایگاه انتسابی به پایگاهی اکتسابی و تأمین تفریحات بر ایجاد نهادها و توسعه فرایندهایی برای همسازی میان ساختارهای تحریک‌یافته تأکید می‌کردند. نظریات مذکور بشدت متأثر از نظریه‌های کارکردگرایی و تکامل‌گرایی بودند.

مدت زمانی بسیار طولانی‌تر است که نیافتگی از ابعاد اقتصادی مورد مطالعه قرار می‌گرفتند و در این راستا برای بررسی سبب‌ها و شرایط سبب‌سازان وضعی جوامع کمتر توسعه‌یافته از شاخصه‌هایی چون میزان حجم سرمایه‌گذاری، قدرت خرید، تولید ناخالص ملی، درآمد سرانه، سطح اشتغال و مانند این‌ها بهره می‌گرفتند. در این‌ها آن را عام تصور می‌نمودند که در هر شرایط زمانی و مکانی می‌توانست بایده‌ها را بیان کند.

این دعوی در عمل با چالش‌ها و نارسایی‌ها در فهم نظر با انتقادات فراوانی مواجه شد، به‌ویژه با اذعان بر اینکه مفهوم توسعه، واجد ارزشی است لاجرم محتوای این فراروایت‌ها نیز نمی‌توانست از چارچوب ارزشی و فرهنگی رب خارج باشد، از همین رو تجربه عملی کشورهای جهان سوم نیز ناکارایی نظریات توسعه‌گرای سیاسی در چارچوب مکتب لیبرال غربی را آشکار ساخت و پیامدهایی چون تشدید فقر، تحریف محیط‌زیست و دیگر بحران‌ها را به ارمغان آورد، در واکنش به این امر برخی محققان با رد کردن خود از دام پرشمردن ویژگی‌های عام و کلان برای کشورها، در جستجوی شیوه‌های محلی که سازگار با زمینه‌های تاریخی و فرهنگی این جوامع باشد برآمدند و بدین‌سان در رخاوت مفاهیم توسعه سیاسی به رفع موانع ایدئولوژیکی و تغییرات ذهنی و ساختار سیاسی پرداخت نمودند و به‌ویژه توجه خویش را بر جنبه‌هایی معطوف کردند که در فراروایت‌های توسعه سیاسی مورد غفلت واقع شده بودند.

نظریات توسعه با نادیده گرفتن واقعیت‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی خاص

هریک از جوامعی که تحت عنوان کلی جهان سوم از آن یاد می‌شود و در دعوی‌ای جهان‌شمول، خصیصه ایدئولوژیکی خویش را به نمایش گذاشته و مسیر غرب را تنها راه توسعه پنداشته و در غیریت‌سازی خویش از سنت، گذر از سنت به مدرن را تجویز کند. حال آنکه برخی بر این باور بودند که ویژگی‌های ساختاری و تنوع فرهنگی جوامع توسعه‌نیافته سبب گردیده بود تا نتوان به‌سادگی در قالب یک نظریه و یا رویکرد تصویر و شناسایی آن‌ها. توسعه‌نیافتگی این‌گونه جوامع به‌دست آورد. ماهیت ارزشی و هنجاری بود پارامترهای توسعه سیاسی و نیز ایدئولوژیک بودن فضای مطالعات نیز سبب گردید تا نتوان به‌هیچ‌وجهی به‌سادگی جوامع توسعه‌نیافته را بی‌طرفانه مورد بررسی قرار داد.^(۳)

منتقدین علت اصلی نامرئی‌سازی وایت‌های توسعه سیاسی در دعوی فراگفتمانی‌اش^۱ را بدین شرح توضیح می‌دادند: «متغیرهای بسیار زیادند و روابط پیچیده‌ای میان متغیرها وجود دارد به‌طوری که از میان متغیرها نمی‌توان به‌سادگی رابطه علت و معلولی را تشخیص داد و همچنین به علت کم‌توانی در شناسایی عناصر کیفی توسعه سیاسی نمی‌توان پارامترهای توسعه و عقب‌ماندگی سیاسی را به‌طور دقیق محاسبه و اندازه‌گیری نمود. علاوه بر این برخورد ارزشی با عناصر تشکیل‌دهنده توسعه سیاسی، ارزیابی و قضاوت در مورد توسعه را با دشواری روبرو می‌سازد و به‌رغم اینکه امروزه در مورد بسیاری از پارامترهای اصلی توسعه سیاسی همچون مشروعیت، مشارکت سیاسی در میان محققان علوم سیاسی اتفاق نظر وجود دارد ولی به‌محض آنکه این عناصر را ارتباط با جوامع، فرهنگ‌ها و ساختارهای متفاوت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مورد بررسی قرار می‌گیرند، به‌سادگی نمی‌توان به توجهِ به پارامترهای مزبور جامعه را از نظر سیاسی توسعه‌یافته یا عقب‌مانده تلقی کرد.

در پس این نقدها، صبغه ایدئولوژیکی و غرب‌محورانه و اثبات‌گرایانه^۲ و تجویز یکسوگرایانه این فراوانیت‌ها نمایان می‌شود. این نظریات با مترادف ساختن توسعه به‌مثابه غربی شدن، آن را به معنای پذیرش کلی ایده‌ها و نهادها و قالب‌های مدرن در ابعاد

1. Meta-discourse

2. positivism

فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تعریف کرده و توسعه‌ای تک‌خطی را منظور داشتند، به‌واقع نوعی مدرنیته سازمان‌یافته براساس تجربه غرب نسخه واحدی را برای همه جهان، به‌رغم تفاوت‌ها و تنوعات فرهنگی و تاریخی آن‌ها ارائه می‌دهند که در ادبیات پست‌مدرن از آن تحت عنوان فراروایت‌ها انتقاد شده است. در تحقیق حاضر درصدد نقد و ارزیابی نظریات متعارف توسعه سیاسی هستیم و در این بازخوانی از پست‌مدرنیسم به‌عنوان رویکردی انتقادی بهره می‌گیریم تا بدان، اصول مسلمی را که برای تئریه‌های علوم اجتماعی مدرن به‌طور عام و فراروایت‌های توسعه به‌طور خاص شد، را به آزمون گذاریم و در پرتو آن ویژگی قوم‌مدارانه آن را آشکار سازیم.

ادوارد ساید بر این در است که شرق‌شناسی^۱ یک شیوه غربی برای سلطه بر مشرق زمین و تغییر ساختار آن، امکان قدرت بر آن است و در همین راستا، برداشت میشل فوکو در دیرینه‌شناسی^۲ دانش انضباط و تنبیه را برای بررسی مطالعات شرق‌شناسی بکار می‌گیرد، از این‌رو اعتقاد دارد که «این بررسی شرق‌شناسی همچون یک گفتمان نمی‌توان انضباط بسیار منظم و ساختار مادی^۳ در بر کرد که فرهنگ اروپایی به‌وسیله آن مشرق زمین را پدید آورد و به‌صورت موبیت^۴ آن را اداره نمود.»^(۲) با این توضیح تحقیق خویش را بر این مبنا قرار می‌دهیم که «در ادوارد ساید، با اشاره به تاریخ جنون فوکو، شرقی‌ها را تعمیم‌یافته دیوانگان و مجرمان در گفتمان مدرنیته می‌داند ما نیز با اشاره به تعبیر فوکو از مفهوم پزشکی در گفتمان مدرنیته که در آن انسان به‌عنوان ابژه و موضوع شناسایی تعریف می‌شود و با ایجاد درمانگاه و تعریف سلامت و تعیین هنجار و ناهنجار، تلاش می‌کند ناهنجاری‌ها را مرتفع ساخته و بیمار را «اسلامی بیخشد، را به عاریت گرفته و روایات توسعه سیاسی را توضیح می‌دهیم، بدین شرح که «یکو در تولد درمانگاه به دیرینه‌شناسی دانش پزشکی پرداخته و توضیح می‌دهد که چگونه پزشکی مدرن انسان را به موضوع شناسایی^۵ بدل ساخت و از مجموعه‌ای از تکنیک‌ها برای درمان بیمار یا دانش‌های مورد نیاز بیماران فراتر رفته و با قرار گرفتن در موضعی بسیار به

1. orientalism

2. Archaeology

3. Object

نوعی دانش درباره انسان سالم، یعنی مطالعه انسان غیر بیمار و تعریف انسان الگو تبدیل می‌شود و در قالب مراقبت‌های پیشگیرانه نه تنها تجویزاتی درباره انسان سالم صادر می‌کند بلکه ملاک‌هایی برای روابط اخلاقی و جسمانی افراد و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند نیز تعیین و تحمیل می‌کند.^(۵) بدین‌سان گفتمان مدونیت به ابتدا در غیریت سازی خویش به طرد دیگری و تعریف جوامع توسعه‌نیافته پرداخته، سپس در دعوی‌ای فراگفتاری با نگاه به این جوامع به مثابه موضوع شناسایی، به ارائه نظریات توسعه پرداخته و قصد دامن این جوامع برآمده است.

برخی از بحرهای انتقادی پیشین که از موضعی بیرونی و از نظرگاه پیامدهای این نظریات آن را مورد سؤال قرار داده و با طرح نظریه‌ای بدیل این فراروایت‌ها را با چالش مواجه می‌ساخت، بر آن تا با بهره‌گیری از روش‌های پست‌مدرنی، این فراروایت‌ها را از نگاه درونی بازخوانی کرده و با استفاده از روش تحلیل گفتمانی و نظریات زبان‌شناسی قابلیت تکرارپذیری مفاهیم در روایت‌های توسعه را به آزمون بگذاریم و بیش از آنکه دعوی ارائه یک معرفت و نظریه توسعه و تحلیل را در این بازخوانی دنبال کنیم تلاش می‌کنیم اصول سلبی‌ای^۱ را که به واقع محدودیت‌های ما (از جمله گفتمانی بودن، ناپایدار بودن، که ما را به محدود بودن، توافقی^۲ موقتی بودن نظریه‌ها رهنمون می‌سازد) را در نظریه‌پردازی بیان می‌کنند را آشکار سازیم و نشان دهیم که در پس دعوی استقراء چه قیاس‌ها و به عبارت دقیق‌تر چه مفروضات نااندیش^۳ی ماسم گرفته شده است. در این راستا درصدد گشودن تاریخ به مثابه یک متن پر از ابهام و ابتریت هستیم و با اذعان به قراردادی بودن رابطه دال^۴ و مدلول^۵ و شناور دانستن دال در سیر متن‌های گوناگون، بر تکرار معنا تأکید می‌کنیم و آن را دال بر امکان سیاست‌بازی می‌دانیم و با به نقش طردکننده دانش مدرن و چگونگی تکوین ادعاهای معرفتی و پیوند آن‌ها با «قدرت»، وجه سیاسی و ایدئولوژیکی بودن این متون را نشان می‌دهیم.

در اینجا ذکر این امر نیز ضروری است که پست‌مدرنیسم از یکسو محصول تغییرات

1. Meta-narratives
2. Negativity
3. signifier
4. signified

در جهان است و از سوی دیگر برآمده از تحول در شناخت‌شناسی و روش متفاوتی که به جهان می‌نگرد. به عبارتی وضعیت پست‌مدرن ناشی از تغییر در شرایط زندگی و نحوه مناسبات و ارتباطات است، در این وضعیت پدیده‌های سیاسی تحول‌یافته و رقابت‌های سیاسی و اقتصادی نوینی شکل گرفته است و قشربندی‌های اجتماعی نوینی ظهور یافته‌اند. به واقع وضعیت پست‌مدرن برآمده از جامعه فراصنعتی خوانده می‌شود که در آن تقسیم کار اجتماعی نسبت به جوامع صنعتی مدرن پیچیده‌تر و منعطف‌تر شده و به جای شاغل به‌طور مداوم از یک شغل به شغل دیگر در حال گردش‌اند و از انضباط کاری کمتری برخوردارند. عنصر دانش از اهمیت فزاینده‌ای در زندگی سیاسی و اجتماعی برخوردار بود، با کاربرد تکنولوژی‌های جدید اطلاعاتی و ارتباطی نظام صنعتی متحول گشته است.

این تحولات صنعتی به همراه نمود ایده عدم اطمینان و شکاکیت را نیز به دنبال آورده است و پست‌مدرنیسم را حاصل این شکاکیت‌ها و دوگانگی‌های این دوره است، شرایطی که منجر به شکست تاریخی رابرت و بن سیدن ایدئولوژی‌ها شده است.^(۶) با این حال وقتی از پست‌مدرنیسم به‌عنوان خواننده انتقادی و قرآنی شالوده‌شکن و مرکززدا بهره می‌گیریم تا بدین وسیله نظریات توسعه سیاسی را با روی کتبم لاجرم تأکید بر روش تحلیل پست‌مدرن و تحول در معرفت‌شناسی آن است بدین ترتیب تصویری هم که از حیات سیاسی و اجتماعی ترسیم می‌شود از درجه‌ای رؤیت می‌شود که پست‌مدرن با این تحول روشی و معرفتی بر ما گشوده است و از همین رو است که به نمایان ساختن ارزش‌ها و هنجارهای پنهان‌شده در دانش وابسته به قدرت پرداخته به روش غیریت‌ساز و محروم‌کننده دانش مدرن را نشان می‌دهد.

بدین ترتیب تصویر ایدئولوژیکی جهان دستخوش دگرگونی شده و دیدگاه‌های جدیدی در رابطه با حقوق حاشیه‌نشین‌ها، از جمله اقلیت‌ها و زنان و مسائل محصورست‌ظرف می‌شود و اندیشه‌ها و مفاهیم متعارف بازتعریف شده که خود موجب بروز تفکر و مفاهیم می‌شود و در این راستا مرزبندی‌های سیاسی و مفاهیم به‌طور مداوم تغییر می‌کند.

و به جای نظریه‌های کلان و برنامه‌های جامع و کامل به سمت یک برنامه عمل حرکت می‌کنند و در بازخوانی نظریه‌های مدرن به نقد سوژه محوری، مطلق‌انگاری و شالوده‌شکنی دوگانه‌انگاری و متافیزیک غرب می‌پردازند و به تبع آن «تحولات فکری که د پرتو پست‌مدرن حاصل شده کیفیت انتظارات ما را از دنیای سیاست دگرگون کرده است»^(۷).

حاصل آنست که، پست‌مدرن با نقد مناسبات علی در نظریات مدرن و کشف قوانین تعیین‌کننده، خانات موجود برای اندیشه سیاسی را گسترش داده است. به رغم اذعان به اهمیت «تأثیر معیبه» پست‌مدرن که دربرگیرنده ضعف هویت‌های جمعی ملت و طبقه و خودمختاری فرد، برای بستن به گروه‌های آزاد و جنبش‌های سیال و تنوع و تکثر زیست‌بوم‌ها بوده، این نگاه را «دادآور می‌شویم که تحلیل فرامدرن نیازی به وضع فرامدرن برای پیدایش خودش ندارد و همان راستا اصول سلبی‌ای همچون انکار فهم‌پذیری فرایند جهانی و انکار قابلیت کنش و ابزار کلیت و مرکزگرایی، که بر مبنای نظریه‌های پست‌مدرن توضیح داده می‌شوند، از طریق مناسباتی را در اختیار پژوهشگران قرار می‌دهد. به عبارتی روش پست‌مدرن راجسته‌تر از وضعیت پست‌مدرن است، با نگاه پست‌مدرن، خصلت احتمالی، متغیر بودن، فراپایه تاریخی بودن، رابطه دانش با قدرت و تحدید عقلانیت و عدم قطعیت در مدرنیسم را درمی‌یابیم. پرتو این تحول روشی و معرفتی نه تنها وضعیت حال بلکه گذشته را نیز به شیرینی دیگر می‌نگریم.

اگرچه رویه انتقادی نظریه‌پردازان نسبت به نظریه‌های پیشین به حوازه معمول بوده، با این حال رویکردی که نظریه‌پردازان پست‌مدرن برای انتقاد از وضعیت موجود، سرن از آن بهره می‌گیرند به حدی متفاوت است که می‌توان آن را یک تحول اساسی در رویه‌پردازی قلمداد کرد. بنا به این رویکرد جدید، نظریات مدرن جامعه‌ای تشک و انسجام برای تصویر می‌کشد که پست‌مدرن‌ها ترسیم می‌کنند و با اشاره به برساخته بودن واقعیت‌ها، پیچیدگی، پراکندگی و تنوعات در حوزه‌های گوناگون از جمله در عرصه سیاسی و اجتماعی را به گونه‌ای تصویرسازی می‌کنند که هیچ‌گونه الگو و نظامی دائم را برنمی‌تابد و بدین سان نظریات مدرن را با ویژگی ساده‌سازی و کلیت‌سازی و تقلیل‌گرا بودنشان که

درصد سازگاری واقعیت با نظریه‌ها برآمده بودند را به چالش می‌کشند.

بدین‌سان به‌عنوان چالشی برای جریان غالب در حوزه سیاست از یک دیدگاه تحلیلی انتقادی فراتر رفته و به تردید در بسیاری از فرض‌های مسلم که بنیان نظریه‌های مدرن را تشکیل می‌دهد می‌پردازد و اموری را مورد سؤال قرار می‌دهد که تا پیش از این مفروض و مسلم قلمداد می‌شد. از این‌رو پست‌مدرن نقش چالش‌برانگیزی در مورد نظریه‌های مدرن ایفا می‌کند، نقشی که بیشتر شالوده‌شکن است تا شالوده‌افکن و از این‌رو وجه تمایز آن بر رنگ‌تر از وجه ايجابية آن است به همین دلیل است که به پست‌مدرن خرده می‌گیرند که «پست‌مدرنیسم خود را به واسازی مقید و محدود کرده و هرگز این خطر را نمی‌پذیرد که گذاشتن یزی به جای آنچه واسازی می‌کند خود را در معرض نقدی مشابه قرار دهد».^(۸)

حال آنکه خود واسازی نسبی است که به ترسیم محدودیت‌ها و امکاناتی می‌پردازد که نظریه‌پرداز در آن قرار گرفته. با آگاهی به این امر بایستی برای سامان بخشیدن به نظریه‌ها وجهی اثباتی ایفا کند از جهت آگاهی به زمینه در پی حقایق فراگفتمانی درباره ماهیت انسان است. پست‌مدرنیسم درصدد برده بر اساس از خصیصه گفتمانی این حقایق برمی‌آید و بدین ترتیب با ترسیم محدودیت‌های نظریه‌پردازی، ما هم کلاسیکی همچون رهایی، پیشرفت، عینیت و حقیقت را به چالش می‌کشد. بر ناپایداری، پراکندگی و تحول‌پذیری تأکید می‌کند که در پرتو این امر هرگونه انسجامی و یکدستی فرومی‌پاشد.

در رویکرد پست‌مدرن حیات اجتماعی و انسان از طبیعت جدا نیست. انسان‌ها قابل دسترسی‌اند و به صورت‌های متفاوت تجربه می‌شوند و هر گفتمانی از لحاظ ذهنی و زبانی خاص می‌باشند، با این نگاه است که دعوی مدرنیته مبنی بر وحدت فرومی‌ریزد. پست‌مدرن هر عنصر و جزء تشکیل‌دهنده یکتایی خود را به نمایش می‌گذارد بدین‌سان تداومیت‌ها و کلیت‌های سیستمی تجزیه و خرد می‌شوند از این‌رو دنیایی سرشار از تفاوت و عدم تجانس و گوناگونی ترسیم می‌شود و با وجود این هستی‌شناسی تفاوت و تأکید بر یکتایی هر عنصر، هرگونه تلاشی برای ارائه یک تبیین کلی و ترسیم فرایندی عام منتفی می‌گردد.